گفت‌وگوی «جوان» با خانواده «امتیاز حسین» از فرماندهان شهید لشکر زینبیون

پسرم جنگ با تروریست‌ها را از پاراچنار آموخته بود

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

«امتیاز حسین» اهل پاراچنار پاکستان بود. آنجا بارها با وهابی‌ها که به مناطق شیعه‌نشین تجاوز می‌کردند، مبارزه کرده بود. بعدها به ایران آمد و عازم جبهه مقاومت در سوریه شد و طی سه بار حضور در این جبهه به عنوان یکی از فرماندهان لشکر زینبیون با تکفیری‌ها مبارزه کرد. مدیحه دختر ۱۳ ساله این شهید می‌گوید می‌دانم دختر شهید بودن مسئولیت‌آور است و باید مراقب خیلی چیزها در زندگی‌ام باشم اما مصمم هستم طوری زندگی کنم که پدرم به من افتخار کند. همسر «امتیاز» هم می‌گوید همه سختی‌های نبودنش از این جهت برای من لذتبخش است که او یک شهید است. به همسرم افتخار می‌کنم و خوشحال هستم که خون «امتیاز»ها به ثمر نشست و مقاومت در سوریه و عراق پیروز شد. برای آشنایی بیشتر با این شهید جبهه مقاومت با پدر، مادر، خواهر، همسر و فرزند شهید به گفت‌وگو نشستیم با این توضیح که باخبر شدیم مدتی قبل پدر شهید دعوت حق را لبیک گفته و به فرزند شهیدش پیوسته است.

■■■

دختر شهید

■ **خاطراتی از پدر**

من مدیحه ۱۳ سال دارم. مادرم را در دوران کودکی از دست دادم و بعد از آن با مادربزرگم (مادر پدرم) زندگی کردم. پدر باعث شد من درس بخوانم. خاطره‌ای که از پدرم دارم این است که علاقه‌ای به درس نداشتم. پدرم چند بار با احترام و خوشرویی درباره فواید درس خواندن با من صحبت کرد که درس خواندن چقدر مهم است و چقدر می‌تواند سرنوشت آدم‌ها را تغییر دهد اما من علاقه‌ای به مدرسه نداشتم. یک روز به مدرسه نرفتم و پدرم به من تذکر داد. مدتی گذشت باز یک بار دیگر بی‌دلیل به مدرسه نرفتم. پدرم تفنگ شکاری را به دستش گرفت. وقتی تفنگ را دست پدرم دیدم خیلی ترسیدم. همان‌جا به پدرم گفتم من مدرسه را خیلی دوست دارم و می‌خواهم به مدرسه بروم. همان ترس باعث شد بعد از آن همیشه شاگرد ممتاز کلاس شوم اما وقتی پدرم به شهادت رسید، دچار افت تحصیلی شدم و دیگر نتوانستم مثل گذشته درس بخوانم و نمرات عالی بگیرم. یک روز با بچه‌ها خاک‌بازی می‌کردم و با هم خانه درست کرده بودیم که پسر عمویم آمد و خانه گلی ما را خراب کرد و من همان‌جا نشستم و گریه کردم. چون سخت بود که دوباره آن را بسازم. وقتی پدرم آمد و دید گریه می‌کنم، علت گریه‌ام را پرسید و من ماجرا را تعریف کردم. گفت این که گریه ندارد. آستین لباسش را بالا زد و آن خانه گلی را دوباره برای من درست کرد و من خیلی خوشحال شدم.

■ **لباس سفید**

بعد از برگزاری مراسم تشییع و خاکسپاری پیکر پدرم به محل اسکان برگشتم. خیلی خسته بودم و خوابیدم. در خواب پدرم را دیدم که لباس سفید بر تن داشت و خیلی نورانی بود. به من گفت به پدر و مادرم بگو آن‌قدر گریه و بی‌تابی نکنند. شما اگر گریه کنید، آبی وارد قبر من می‌شود و من را از بین می‌برد و شما را هم از بین می‌برد، صبور باشید، دیگر گریه نکنید، مگر ندیدید که من دیروز هنگام ناهار سر سفره نشسته بودم و با شما ناهار خوردم. من که نمرده‌ام پیش شما هستم. پدر به من هم یک‌دست لباس سفید داد. وقتی از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مادربزرگم تعریف کردم.

■ **مسئولیت دختر شهید بودن**

مدرسه‌ای که من در آن درس می‌خوانم، یک مدرسه بین‌المللی است و دانش‌آموزان ایرانی، آذربایجانی، افغانستانی و پاکستانی هم در این مدرسه حضور دارند. مدرسه زیر نظر جامعة‌المصطفی است. همه همکلاسی‌های من می‌دانند مادر و پدر ندارم، همه با من دوست هستند و خیلی رعایت مرا می‌کنند و به اصطلاح هوای من را دارند. به من احترام می‌گذارند. حتی خوراکی‌های خود را با من قسمت می‌کنند. الان که این افتخار نصیب من شده دختر شهید باشم به بچه‌ها می‌گویم بابای من رفت تا شما بی‌بابا نشوید.

می‌دانم دختر شهید بودن، مسئولیت هم دارد. باید مراقب خیلی چیزها باشم. سعی می‌کنم زندگی خوبی داشته باشم، حجاب را رعایت می‌کنم، به قرآن خیلی علاقه دارم و دوست دارم قرآن را درست یاد بگیرم و بخوانم. می‌خواهم یک ختم قرآن برای پدرم بگیرم و ثواب آن را به ایشان هدیه کنم تا پدرم به من افتخار کند. عیب ندارد که من پدرم ندارم. بی‌پدری من باعث شده خیلی‌ها پدر داشته باشند. می‌خواهم انسان خوبی باشم که فردا نگویند دختر امتیاز حسین چنین اخلاقی دارد. دوست دارم افتخار پدرم باشم.

■■■

مادر شهید

■ **تیرانداز ماهر**

نوه‌ام مدیحه، نه مادر دارد و نه پدر. او مادرش را در کودکی از دست داد اگرچه پدرش دوباره ازدواج کرد اما هر قدر در حق او مادری و پدری کنیم نمی‌توانیم خلأ آنها را پر کنیم. او بعد از شهادت پدرش گفت دیگر به مدرسه نمی‌روم و ما می‌دانستیم این اتفاق به‌خاطر عدم حضور پدرش است. شهادت پدر لطمه روحی سنگینی بر مدیحه وارد کرد و او را دچار افسردگی شدید کرد. سه ماه به مدرسه نرفت تا اینکه با کمک یکی از دوستان، او را قانع کردیم تا به مدرسه بازگردد. پسرم جنگ با تروریست‌ها را از پاراچنار آغاز کرده بود. امتیاز حسین با علوم‌وفنون نظامی آشنایی و حتی سابقه مبارزه با تکفیری‌ها را داشت. از این رو به محض ورود به جبهه مقاومت به‌عنوان جانشین فرمانده زینبیون شهید مالک انتخاب شد. همرزمان شهید وقتی برای عرض تسلیت پیش ما آمدند، می‌گفتند «امتیاز» رزمنده شجاعی بود. اصلاً از میدان جنگ و گلوله نمی‌ترسید. بدون ترس و واهمه به خط مقدم می‌رفت و هدف‌گیری فوق‌العاده‌ای داشت. خیلی از دلیری و شجاعت او می‌گفتند. وقتی پسرم به شهادت رسید فقط من می‌دانستم و دیگر اعضای خانواده در جریان نبودند. ما را همان شب که پیکرش به ایران آمد، به معراج شهدا بردند و آنجا بود که ما پیکرش را دیدیم.

■■■

همسر شهید

■ **دلی که آتش می‌گیرد**

همه سختی‌های نبودنش برای من لذتبخش است. خوشحال هستم که خون «امتیاز»ها به ثمر نشست و مقاومت در سوریه و عراق پیروز شد. هرچند کودکان خود شهید مثل کودکان سوریه یتیم شدند. من برای خودم گریه نمی‌کنم اما برای فرزندان شهید اشک می‌ریزم. فرزند کوچک‌مان اصلاً پدر را ندیده است. وقتی به دنیا آمد، چهار سال تنها زندگی را اداره کردم. سختی کشیدم اما افتخار می‌کنم. این کمترین چیزی بود که می‌توانستم تقدیم حضرت زینب(س) کنم. خیلی وقت‌ها که فرزندم را می‌بینم، دلم آتش می‌گیرد. پدرش را ندیده ولی هر روز عکس پدر را می‌بوسد و روی صورت خود می‌گذارد و می‌گوید پدر عزیزم، پدر خوشگلم! کجا رفتی، دلم برایت تنگ شده است. می‌گوید ما خیلی وقت است به قم آمده‌ایم، شما چرا نمی‌آیید؟ دایی رفت و برگشت، شما کجا هستید که نمی‌توانید به خانه بیایید. طوری با عکس پدرش سخن می‌گوید که انگار سال‌ها با او زندگی کرده و دل من را آتش می‌زند. خیلی وقت‌ها عکس همسرم را جایی می‌گذارم که دخترم نبیند. همه این دردها فدای حضرت زینب(س). می‌دانم «امتیاز حسین» چیزی داشت که حضرت زینب(س) او را طلبیده بود اما من او را نشناخته بودم. تمام این سختی‌ها برای ما لذتبخش است و باز هم اگر برای حضرت زینب(س) قربانی لازم باشد، هر سه فرزندم را در راه حضرت زینب(س) تقدیم می‌کنم

پدر شهید امتیاز حسین چند روز بعد از گفت‌وگویمان مرحوم شد

> همه این دردها فدای حضرت زینب(س). می‌دانم «امتیاز حسین» چیزی داشت که حضرت زینب(س) او را طلبیده بود اما من او را نشناخته بودم. تمام این سختی‌ها برای ما لذتبخش است و باز هم اگر برای حضرت زینب(س) قربانی لازم باشد، هر سه فرزندم را در راه حضرت زینب(س) تقدیم می‌کنم

می‌کرد او در قم زندگی می‌کند و ما برای دیدارش به قم آمده‌ایم. وقتی به قم رسیدیم، به من گفت مادر مگر پدر اینجا کار نمی‌کند؟

■ **لحظات سخت**

وقتی به قم آمدیم نمی‌دانستیم همسرم به شهادت رسیده است. به ما گفته بودند او مجروح شده و شما را آوردیم که همسرتان را ببینید. وقتی به قم رسیدیم، ما را به محل اسکان‌مان بردند که خواهر همسرم گفت چرا ما را اینجا آورده‌اید؟ مگر قرار نیست ما را به بیمارستان ببرید تا «امتیاز» را ببینیم، اینجا که بیمارستان نیست. گفت پیاده نمی‌شویم تا ما را به بیمارستان ببرید. آنها با یک سیاستی گفتند الان شما خسته هستید، تازه از راه رسیده‌اید، کمی استراحت کنید، شب می‌رویم. وقتی شب شد دو نفر روحانی پیش ما آمدند و به تدریج خبردار شدیدم که «امتیاز» به شهادت رسیده است. وقتی خبر را شنیدم، آن لحظه هیچ چیز را متوجه نمی‌شدم، مثل یک مجسمه مات و مبهوت مانده بودم، خیلی سخت گذشت. هرگز آن لحظه را فراموش نمی‌کنم. تا یک ماه که ما اینجا بودیم نه فقط من، حتی پدر، مادر و خواهر و بچه‌هایم نمی‌توانستند غذا بخورند. یک شوک بزرگ به خانواده ما وارد شده بود؛ روبه‌روی هم می‌نشستیم و هر کس چیزی می‌گفت. روزها به سختی می‌گذشت.

■■■

خواهر شهید

■ **پشتیبان خانواده**

ما پنج خواهر هستیم، چهار خواهرم وقتی عروسی کردند برادرم امتیاز حسین حضور داشت و به کارهای ما رسیدگی می‌کرد. من بعد از شهادت او ازدواج کردم. شبی که قرار بود فردایش مراسم عروسی‌ام برگزار شود، خواب برادرم را دیدم. بیرون حرم حضرت امام حسین(ع) در کربلا بود. یک نایلون دستش بود، گفتم اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت فکر نکن من از عروسی تو فرار کردم، در بازار دنبال جهیزیه برای شما می‌گردم. برادرم وقتی ایران بود و کار می‌کرد به ما می‌گفت هیچ‌وقت ترک تحصیل نکنید. شما درس بخوانید، من پشتیبان شما هستم. هر قدر پول نیاز داشته باشید، برای شما می‌فرستم.

■■■

پدر شهید

■ **گلوله‌ای در قلب**

پدر شهید که مدتی بعد از این مصاحبه دعوت حق را لبیک گفت، درباره فرزند شهیدش این‌گونه روایت کرد: دو پسر داشتم که یکی از ما جدا زندگی می‌کرد. «امتیاز» ما را نگهداری می‌کرد و با ما زندگی می‌کرد اما وقتی خواست به ایران بیاید، من زمین‌های زراعی خود را بین آنها تقسیم کردم.

وقتی «امتیاز» در ایران بود، یک روز با من تماس گرفت و گفت تصمیم دارد فدایی حرم حضرت زینب(س) شود. گفت پدر به من اجازه بدهید، من تصمیم نهایی خود را گرفته‌ام ولی به مادرم چیزی نگویید، چون او طاقت دوری مرا ندارد. وقتی به سوریه رسیدم خودم با مادر تماس می‌گیرم و او را راضی می‌کنم. من گفتم جان ما فدای حضرت زینب(س)، من راضی هستم، خدا از تو راضی باشد. همه ما باید فدای اسلام شویم ولی مادر و همسرش از این موضوع اطلاعی نداشتند، من هم چیزی به آنها نگفتم و تا زمان شهادت کسی از اعضای خانواده نمی‌دانست «امتیاز» به سوریه رفته است اما وقتی «امتیاز» شهید شد، دیگر کسی نبود که از ما نگهداری کند. آنجا مشکلات زیادی هم داشتیم. ما بعد از شهادتش به ایران آمدیم. الان هم وقتی دلمان تنگ می‌شود کنار مزار پسرمان می‌رویم.

همرزمانش می‌گویند نحوه شهادت امتیاز به این ترتیب بود که گلوله بعد از اصابت به دست چپ او وارد بدنش شد و به قلبش رسید. چند روز در بیمارستان دمشق بستری بود اما چون قلبش آسیب دیده بود به شهادت رسید. یکی از همرزمانش که همشهری او هم بود می‌خواست برای عیادتش به بیمارستان برود که «امتیاز» اجازه نداده بود زیرا معتقد بود اگر او را در آن وضعیت ببیند، نحوه مجروح شدنش را به پدر و مادرش خواهد گفت و آنها ناراحت خواهند شد. حواسش به پدر و مادرش بود. از امتیاز حسین ۳ پسر به‌نام‌های باسط حسین، حسن حسین، تنویر حسین و یک دختر به‌نام مدیحه به یادگار مانده است.

یادکرد

برای تیمسار داریوش ضرغامی و تأثیرش در اولین روزهای جنگ

فرمانده فراموش‌شده

■ **احمد محمد تبریزی**

خرمشهر سرزمین گمنام‌هاست. فرقی نمی‌کند فرمانده باشد یا سرباز، نظامی باشد یا غیرنظامی، در هر مقام و جایگاهی خرمشهر برای هر قشری میعادگاه دل‌های عاشق است. قلب‌هایی که برای ایران باصلابت می‌تپد. نخستین روزهای جنگ این را به خوبی ثابت کرد. دشمن خوش‌خیال متجاوز رؤیای اشغال سریع خرمشهر را داشت و در یک بزنگاه تاریخی هر کس با هر توانی از هر نقطه کشور خودش را به این شهر بندری رساند تا دست دشمن را از خاکمان کوتاه کند. در آن روزهای سخت، تکاوران نیروی دریایی پیشتاز مقاومت بودند. با تمام وجود آمدند و مقاومت کردند و از بی‌مهری روزگار در لابه‌لای صفحات تاریخ گم شدند تا ما امروز کمتر تکاوران قهرمان اوایل جنگ را بشناسیم.

از همان اولین روز جنگ، ارتش بعثی بر خاک ایران تاخت تا در عرض چند روز جنوبش را مال خود کند. در تحلیل آنها نیروهای نظامی ایرانی ضعیف و مقاومت مردمی شکننده بود. در معادلات‌شان روی کاغذ همه چیز ساده و راحت به نظر می‌رسید؛ یک حمله برق‌آسا با تمام قوا بر نیروهای نظامی بدون انسجام ایران خیلی زود کار را یکسره می‌کرد اما آنها در معادلات‌شان لحاظ نکردند جنگ فقط به ابزار آلات و تسلیحات نیست. جنگ فقط به نقشه‌های کلاسیک روی کالک‌های عملیاتی نیست بلکه جایی دیگر سرنوشت جنگ‌ها رقم می‌خورد. آنها حساب غیرت و مردانگی و ایثار مردان ایرانی را نکرده بودند. قطعاً تا آن زمان نمی‌فهمیدند که مگر می‌شود با غیرت هم جنگید و رزمندگان ثابت کردند که با غیرت و مردانگی هر کاری می‌توان کرد.

> می‌گویند صدام برای سر تیمسار ضرغامی جایزه تعیین کرده بود. او با وجود آنکه در خرمشهر چندین بار مجروح شد اما از جبهه خارج نشد. ترکش‌های گلوله‌های دشمن تا آخر عمر بر تن او وجود داشت. اگر حضور او و نیروهایش نبود، معلوم نبود وضعیت جنگ چگونه پیش می‌رفت

عراق در آخرین روز شهریور ۱۳۵۹ حملاتش را به خاک ایران آغاز کرد و مردم را در شوک و بهت فروبرد. مردم خرمشهر که بیشتر از شهرهای دیگر زیر آماج بمباران هواپیماهای بعثی قرار داشتند، صدای پوتین‌های سربازان عراقی را می‌شنیدند که هر لحظه نزدیک‌تر می‌شدند. آنها از زمین و آسمان یورش آورده بودند و به کسی رحم نمی‌کردند. وحشت و ترس در شهر پخش شد و مردم هر چه داشتند، گذاشتند، جانشان را برداشتند و شروع به ترک شهر کردند.

این مردم تنها، به یک ناجی نیاز داشتند. کسی که قاصد خبرهای خوش باشد. ناگهان ناخدا داریوش ضرغامی به همراه ۲۷۰ تفنگدار در مهر ۱۳۵۹ وارد آبادان شد. خبرش در میانه آن همه ترس و هراس برای مردم مسرت‌بخش بود و مایه قوت قلب‌شان. هیبت تکاوران وحشت را به دل دشمن انداخت. آنها انتظار مواجهه با چنین نیروهای ورزیده و آماده‌ای را نداشتند.

ناخدا هوشنگ صمدی که در کنار تیمسار ضرغامی نقش مهمی در دفاع از خرمشهر داشت، درباره تأثیر تکاوران نیروی دریایی در آن روزهای سخت می‌گوید: «تکاوران محور اصلی مدافعان خرمشهر بودند. پشتیبانان صدام یعنی ابرقدرت‌های شرق و غرب و حاشیه خلیج فارس برای او طرحی تهیه کرده بودند که او بتواند خرمشهر را یک‌روزه تصرف کند اما ۳۴ روز پشت دیوارهای خرمشهر ایستاد. در این ۳۴ روز تکاوران برای تمام ارتش عراق خطرناک احساس می‌شدند. آنها از سایه خود در خرمشهر می‌ترسیدند. اگر اسمی از تکاور می‌آمد تن‌شان می‌لرزید. به این ترتیب صدام برای سر فرماندهان جایزه تعیین کرد. این برای همیشه در دل تاریخ خواهد ماند که دلاوران نیروی دریایی، فرماندهانی چون داریوش ضرغامی داشتند و کاری کردند که دشمن در پشت دیوارهای خرمشهر با دادن تلفات بسیار سنگین ۳۴ روز معطل شود. وقتی هم خرمشهر را تصرف کرد هیچ‌گاه نتوانست پایش را به خرمشهر شرقی باز کند.» می‌گویند صدام برای سر تیمسار ضرغامی جایزه تعیین کرده بود. او با وجود آنکه در خرمشهر چندین بار مجروح شد اما از جبهه خارج نشد. ترکش‌های گلوله‌های دشمن تا آخر عمر بر تن او وجود داشت. تیمسار ضرغامی نقشی مهم در آن روزها داشت و اگر حضور او و نیروهایش نبود، معلوم نبود وضعیت جنگ چگونه پیش می‌رفت.

تیمسار ضرغامی این روزهای آخر خسته از نامهربانی‌ها بود و چندی پیش در جمع دوستان دیرینش جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و از میان‌مان رفت. او از بی‌وفایی مردم زمانه گله داشت. ناراحت و غمگین زیر پل خرمشهر این جملات را به همرزمان قدیمش گفت و اندکی بعد دار فانی را وداع گفت؛ «انتظار مهمان‌نوازی نداریم اما انتظار داریم به سراغ‌مان بیایید، احوال‌مان را بپرسید یا درب اتاق‌تان باز باشد ما به دیدنتان بیاییم. ما فراموش‌شدگان عرصه دفاع هستیم...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۵۹

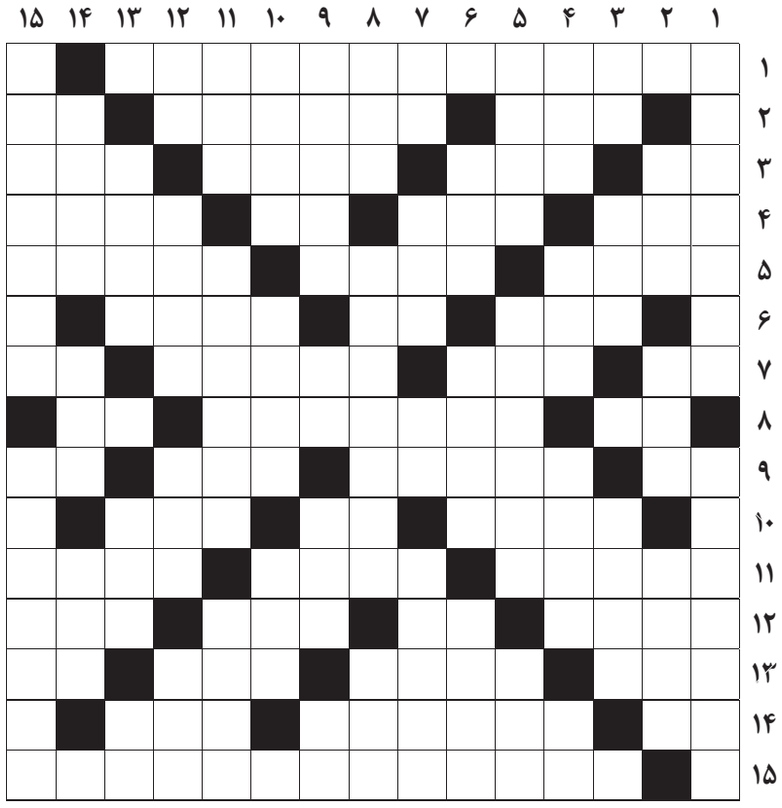

از راست به چپ

■ ۱- مهاجم تیم ملی فوتبال ایران ■ ۲- مار خطرناک - ایمن و زینهار گرفته - بیهوشی ■ ۳- لخت - راهب بودایی - سیاهی شهر از دور - واحد پول عهد ساسانیان ■ ۴- پول خارجی - واحد شمارش درخت خرما - درخت بی بر - لقب امامان ■ ۵- سمت چپ - خون آشام - چشمه ■ ۶- سوره زنان - کشیش - کنج زاویه ■ ۷- تکیه بر پشتی - نیتروژن - کلاه ایمنی - ضمیر انگلیسی ■ ۸- منقار کوتاه - عظیم‌ترین رشته کوه دنیا - تلخ ■ ۹- نیم‌تنه مردانه - رزمایش - قسمت تیز کارد - ضمیر اجتماعی ■ ۱۰- قرار داده شده - هرگز عرب - فهمیدن ■ ۱۱- کودتاچی بیست و هشت مرداد ۳۲ - عجله - معلم دبیرستان ■ ۱۲- خلیفه عباسی هم‌عصر امام محمد باقر(ع) - پل چوبی - انفاق بی‌منت در راه خدا - جایز و شایسته ■ ۱۳- دریاچه کوه اشترانکوه - داخل لاستیک اتومبیل - زخم و جراحت - نوار محافظ دور بدنه چیزی ■ ۱۴- رفوزه - عملی در کشاورزی - قیمت ■ ۱۵- از ارکان نماز

از بالا به پایین

■ ۱- ملک الموت - از کهن‌ترین مشاغل بشر در تاریخ ■ ۲- برادر مرگ - باری که بر دوش کشیدن آن از هر باری سنگین‌تر است - بیان شهادتین ■ ۳- تیر پیکاندار - درخت بلوط - کنترل کردن ■ ۴- طریقه و طرز - صدای کافی - پیش رونده - مدافع فوتبال ■ ۵- کشیدنی نارنجک - نخست‌وزیر کابینه نظامی شاه - سبزی نقلی ■ ۶- دم - حلال رنگ - لوح فشرده ■ ۷- پدر بزرگ - مدارا کردن - ترک استخوان - همراه کت ■ ۸- پیرایش درخت - قهرمان رمان سرخ و سیاه استاندال - حشره مزاحم ■ ۹- سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت - خاندان - کشتی جنگی - حرف فاصله ■ ۱۰- سمبل - اعزام - گاو نر ■ ۱۱- حرکت هوا - مادر حضرت موسی - فدراسیون جهانی شنا ■ ۱۲- انبار کشتی - عبادتگاه یهودیان - زردچوبه - توضیح دادن ■ ۱۳- عضوی از بدن گوسفند - خودبینی - انکرالاصوات ■ ۱۴- فریاد بلند - عرقش بر پیشانی خطاکاران پشیمان می‌نشیند - حیوان گربه‌سان ■ ۱۵- مهم‌ترین تفریح‌گاه شهر دامغان - پیامبر ملقب به خلیل‌الله

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲		۶		۸	۳		
	۷		۹					۲
	۶	۹				۴		
۵								
						۶	۸	
			۷	۳	۲			
						۸	۱	
۴	۱	۲						
				۵	۴			

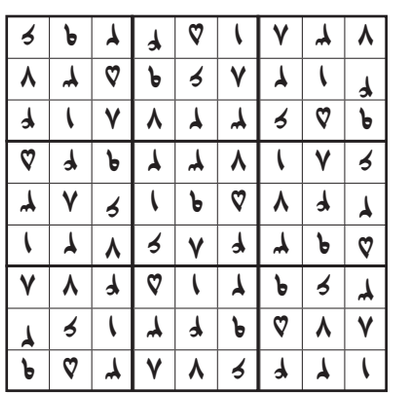

جدول کلمات متقاطع
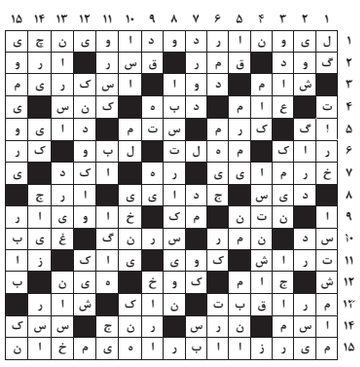
پاسخ جدول شماره ۵۵۵۸